

ویکتور هوگو

مردی که می خندد

ترجمه:

جواد مُحیی

تهران - ۱۳۸۵

فهرست

- بخش اول - سیه دلان** ۷
- I. دماغه جنوبی پرتلند ۷
- II. جدائی ۱۳
- III. تنهائی ۱۷
- IV. چند پرسش ۲۳
- V. درخت بشر ۲۷
- VI. نبرد مرده و شب ۳۱
- VII. نقطه شمالی پرتلند ۳۸
-
- بخش دوم - کشتی بردریا** ۴۳
- I. قوانین خارج از اراده بشر ۴۳
- II. در زیر سایه ها ۴۷
- III. مردان مضطرب بردریای متلاطم ۵۲
- IV. ابر عجیبی وارد صحنه می شود ۵۶
- V. هاردکانون ۶۸
- VI. تصور نجات ۷۱
- VII. وحشت لعنتی ۷۳
- VIII. صدای ناقوس ۷۷
- IX. اعتماد بردریای خشمگین ۸۱
- X. طوفان، وحشی گول پیکر ۸۳
- XI. فانوس دریائی ۸۷
- XII. در آستانه هلاکت ۹۰
- XIII. در میان شب ۹۴
- XIV. ارتاش ۹۶
- XV. گذرگاه خطرناک ۹۸
- XVI. راز ملاطفت ناگهانی ۱۰۳
- XVII. آخرین علاج ۱۰۶
- XVIII. آخرین منبع ۱۱۱

۱۲۱	بخش سوم - اسیر ظلمت
۱۲۱	I. برزخ
۱۲۶	II. تأثیر برف
۱۳۶	III. یک دشت دیگر
۱۴۱	IV. بشردوستی دیوانه‌وار
۱۵۷	V. بیداری

۱۶۳	بخش چهارم - سایه‌های گذشته
۱۶۳	I. لرد کلانچارلی
۱۷۵	II. لرد «دیوید دیری مور»
۱۸۱	III. دوشس جوزیان
۱۸۹	IV. ظرافت و سلیقه عالی
۱۹۶	V. کوئین آن
۲۰۵	VI. بارکیلفدرو
۲۱۳	VII. بارکیلفدرو راه باز می‌کند
۲۱۹	VIII. دنائت
۲۲۱	IX. نیروی نفرت
۲۲۸	X. اگر روزی پرده برافتد!
۲۳۶	XI. بارکیلفدرو در کمین‌گاه
۲۴۱	XII. اسکا تلند، ایرلند، انگلستان

۲۴۳	بخش پنجم - جوئین پلین و دنا
۲۴۳	I. خنده جاوید
۲۴۸	II. دنا
۲۵۲	III. کور بینا
۲۵۴	IV. دو دل‌داده
۲۵۸	V. روشنی در زمینه تاریک
۲۶۳	VI. اورسوس قیم و آموزگار
۲۶۸	VII. نایبنائی درس روشن‌بینی می‌دهد
۲۷۲	VIII. نیک‌بختی و موفقیت
۲۷۷	IX. پرت و پلائی که به نام شعر معروف است
۲۸۴	X. نظری از خارج به پدیده‌ها
۲۹۱	XI. جوئین پلین عادل و اورسوس واقع‌بین است

XII. از فلسفه به شعر ۳۰۰

بخش ششم - آغاز جدائی. ۳۰۵

I. کاروانسرای تدکاستر ۳۰۵

II. سخنوری در هوای طوفانی ۳۰۸

III. بازگشت رهگذر ۳۱۴

IV. جمع اصداد در اثر نفرت ۳۲۰

V. وانیتاک ۳۲۶

VI. محاکمه هوش در دادگاه گربه‌ها ۳۳۱

VII. تباهی در سایه ثروت ۳۴۲

VIII. نشانه مسمومیت ۳۴۹

IX. لغزش به دنبال لغزش ۳۵۵

بخش هفتم - سیاه چال ۳۶۵

I. اغوای جوئین پلین مقدس ۳۶۵

II. شوخی تا جدی ۳۷۳

III. توقیف - شکنجه - اعدام ۳۸۱

IV. در تعقیب جوئین پلین ۳۸۳

V. دخمه مخوف ۳۸۸

VI. قضات کلاه‌گیسی ۳۹۱

VII. لرزش ۳۹۴

VIII. ناله ۳۹۷

بخش هشتم - دریا و سرنوشت ۴۱۳

I. دوام شکستگی‌ها ۴۱۳

II. سرگردان فریب نمی‌خورد ۴۲۴

III. کسی نمی‌تواند ناگهان از سبیری به سنگال برود ۴۳۶

IV. افسونگری ۴۳۹

V. تجدید خاطره و فراموشی ۴۴۵

بخش نهم - استاد متلون ۴۵۵

I. گفتار بشردوست ۴۵۵

II. کردار بشردوست ۴۵۹

۴۷۳ III. ابهام
۴۷۸ IV. ناقوس گنگ
۴۸۴ V. مصالح عالیة کشور

بخش دهم - تیتان

۴۹۵ I. بیداری
۴۹۹ II. شباهت کاخ و جنگل
۵۰۳ III. حوا
۵۱۱ IV. شیطان
۵۲۵ V. انسان به خود می آید ولی نمی تواند خود را بشناسد

بخش یازدهم - براوج قدرت

۵۲۹ I. تحلیل حوادث شگرف
۵۴۲ II. بیطرفی
۵۴۸ III. تالار باستانی
۵۵۳ IV. مجلس سابق
۵۵۷ V. مباحثات پرشور
۵۶۵ VI. پستی و بلندی
۵۶۹ VII. طوفان روح بشر بدتر از طوفان دریاست
۵۸۸ VIII. اگر پسر خوبی نبود برادر خوبی است

بخش دوازدهم - زوال

۵۹۵ I. بینوایی در اوج قدرت
۵۹۹ II. بقایا

نتیجه - دریا و شب

۶۱۹ I. سنگ نگهبان، به جای فرشته نگهبان
۶۲۳ II. بارکیلفدرو شاهین راهدف قرار داد
۶۳۲ III. بهشت موعود بر روی زمین
۶۳۹ IV. به سوی آسمان
۶۴۷ V. تذکره نویسنده

بخش اول

سیه دلان

I

دماغه جنوبی پرتلند

از اوائل ماه دسامبر ۱۶۸۹ تا پایان ژانویه ۱۶۹۰ باد سرد زمستانی بی سابقه‌ای بر سراسر اروپا مخصوصاً بر انگلستان وزیدن گرفت. زمستان مصیبت‌بار آن سال، به‌عنوان سردترین زمستان‌ها در حاشیه انجیل خانواده‌های فقیر انگلستان یادداشت شد.

استحکام کاغذهای قدیمی «پادشمن» که بر روی آن آمار ادارات انگلستان ثبت می‌شد، امکان می‌دهد که هم امروز اسامی کسانی را که در آن سال وحشت‌زا از سوز سرما خشک شده‌اند، در ادارات محل بررسی نمائیم.

حتی رودخانه تایمز در آن سال سرد یخ بست. و این حادثه‌ای است که در هر قرن به‌ندرت یکبار اتفاق می‌افتد. زیرا تلاطم دائمی امواج دریا مانع از انجماد آب است. بر روی رودخانه یخ‌بسته کالسکه‌ها شروع به رفت و آمد کرد. بازار مکاره‌ای با چادرها بر آن تشکیل داده و خرس‌ها و گاو را به‌جنگ هم انداختند. حتی بر روی یخ گاوی را درسته کباب کردند. ضخامت قشر یخ تا دو ماه به‌حال خود باقی ماند. سال دهشت‌زای ۱۶۹۰ سرمای عجیب زمستان اوائل قرن هفدهم را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داد.

شبی در اواخر یکی از روزهای سرد ماه ژانویه ۱۶۹۰، در یکی از دهانه‌های متروک خلیج پرتلند. حادثه غریبی اتفاق افتاد که در اثر آن

پرنندگان آبی و غازهای دریائی به سرعت و باقیل و قال تمام از آنجا دور شدند.

در این محل که خطرناکترین دهانه‌های خلیج بوده، و حتی هنگام وزش بادهای موافق نیز به علت دورافتادگی برای کشتی‌های بزرگ خطرناکست، کشتی کوچکی که تقریباً در شکافی پهلو گرفته بود آماده حرکت می‌گردید نباید گفت که شب فرا می‌رسید بلکه صحیح‌تر است گفته شود که شب به راه می‌افتاد. زیر همواره تاریکی از زمین برمی‌خیزد. قسمت پائین دهانه خلیج تاریک و آسمان هنوز روشن بود.

خورشید که سراسر روز زیر پرده مه پنهان شده بود غروب کرده و دلوپسی عمیق و ملالت‌باری که می‌توان آنرا اضطراب ناشی از فقدان خورشید نامید بردل‌ها سایه انداخته بود.

از سمت دریا بادی نمی‌وزید و دهانه خلیج آرام به نظر می‌رسید.

در بحبوحه زمستان، چنین وضعی، وضع استثنائی است، تضاریس پرتلند چون سدی در برابر دریا خودنمایی می‌کنند. دریا غالباً در این حال به حال تلاطم است و مهارت و استادی زیاد لازم است تا بتوان بدون خطر از آن رد شد. این بنادر کوچک ظاهراً فریب به هیچ دردی نمی‌خورند. ورود در آن‌ها خطرناک و خروج از آن‌ها وحشت‌بار است. ولی در آن شب استثنائاً دریا آرام بود.

این کشتی اسپانیولی شبیه کشتی‌های پاروئی و بادبانی نوع قدیمی بود که سابقاً در نیروی دریائی خدمت کرده و اینک از خدمت خارج شده‌اند و طناب‌های آن از الیاف کنف به هم بافته شده بعضاً در میان آن‌ها میله‌های نازک آهنی قرار داده شده بود.

میله فرمان بسیار بزرگ و گوئی در ساختن آن از خاصیت بازوی بلند اهرم استفاده شده است ولی این عیب را نیز داشت که لازم بود نیروی زیادتری برای به کار انداختن آن مصرف نمود. برای رفع این نقیصه دو چرخ کوچک در دو طرف میله تعبیه شده و قطب‌نما در اطاقکی درون

دو کادر مسی داخل هم قرار گرفته بود. در ساختمان این کشتی دقائق فنی و هوش و فطانت زیادی به کار رفته بود ولی دانش آمیخته با جهل و زیرکی توأم با خشونت در آن به چشم می‌خورد. کشتی بسیار بدوی سریع و محکم و دارای تمام خصائص کشتی‌های راهزنی و صید ماهی و در آب‌های دریاچه‌ها و دریا‌های بزرگ قابل استفاده بود. بادبان‌های کامل و بغرنج آن ممکن بود در خلیج‌های کم‌عمق و دریای عمیق پیش رانده در عین حال مناسب دریاچه‌های آرام و اقیانوس‌های طوفانی بود.

در میان کشتی‌ها، چون دم‌جنبانک در میان پرنندگان از همه کوچکتر و زیر و زنگتر بود. دم‌جنبانک بر سر ساقه‌ی نی می‌نشیند، و پیش از آنکه این ساقه خم شود، به پرواز درآمده و خود را به میان اقیانوس می‌رساند.

کشتی‌های بیسکی هرچند محقر و کوچک که باشند برزرق و برق‌اند عشق به رنگ و روغن‌کاری طبیعت این مردان باذوق و نیمه‌وحشی، سرشته است. کوه‌های رنگارنگ پر برف و چمن‌زارهای زیبای بیسکی، ذوق توجه به رنگ‌آمیزی و نقش و نگار را در انسان بیدار می‌کند ساکنین بیسکی در عین فقر مردمان تجمل‌پرستی هستند، پیش بخاری‌های خود را زیب و زیور می‌دهند. برالاغ‌ها افسار گلابتون بسته و گاوها را با پر مرغان زینت می‌کنند صدای قرچ‌قرچ ارابه‌هایشان از دوفر سنگی شنیده می‌شود ولی همین ارابه‌ها را با پارچه‌های الوان و فانوس و شمع تزئین می‌کنند.

بر سر در خانه پینه‌دوزی، مجسمه‌ای از سن کرپن در کنار لنگه کفش‌ها حجاری شده است. نیم‌تنه‌ها را یراق دوخته و حاشیه رخت کهنه‌ها را گل‌دوزی می‌کند.

دل‌خوشی عمیق و عجیبی دارند. اهالی باسک، همانند یونانی‌ها، خود را فرزندان خورشید می‌دانند. اهالی والانس جامه‌های پشمین تیره‌رنگ ساده‌ای برتن می‌کنند. ولی پیراهن مردم گالیس و بیسکی از پارچه‌های کتان زیبای سفید و گلی‌رنگ است جلو در و پنجره‌هایشان با منظره‌ی زیبا و فرح‌بخش بوته‌های ذرت تزئین شده است. آرامش شادی‌بخش و حاکی از